

انقلاب مشروطیت ایران در گفتگو با آقای عبدالله شهبازی

قسمت اول

● سؤال: در ابتدا بفرمایید که چه قشرها و طیفهایی از جامعه آن روز در انقلاب مشروطه فعال بودند و اگر بخواهیم یک جریان‌شناسی از جنبش مشروطه داشته باشیم، جایگاه هر یک از این طیفها در آن جنبش اجتماعی چیست؟

□ گروههای اجتماعی فعال در انقلاب مشروطه را می‌توانیم به شش طیف تقسیم کنیم: اول، آن بخش از جامعه است که بدنه و بستر عمومی انقلاب مشروطه را تشکیل می‌داد و از آن می‌توانیم با عنوان «توده مردم» یاد کنیم. این توده مردم به‌طور عمده شامل طبقات متوسط و فقیر شهری می‌شد و مهم‌ترین و فعال‌ترین بخش آن را کسبه و بازاریان و اهل حرف و صنعت تشکیل می‌دادند. البته در برخی مناطق روستایی، مانند گیلان، تلاطمهایی رخ داد ولی محور اصلی حرکت مشروطه را طبقه متوسط شهرهای بزرگ شکل می‌داد. این مردم به‌طور عمده به وسیله رؤسا و ریش‌سفیدان و کدخدایان محلات و اصناف و کلانتران و کدخدایان روستاها و ایلات و طوایف هدایت می‌شدند که تا آن زمان نقش مؤثری در ساختار اجتماعی ایران داشتند. یعنی توده مردم شهری و روستایی و عشایری به شکل آحاد منفرد و انبوهه (mob) کمتر فعال بودند و مشارکت مردم از طریق ساختارهای مدنی صورت می‌گرفت. تجلی این ساختار را در فرمان مشروطه می‌یابیم آنجا که به طبقات معین، یعنی شاهزادگان و علما و اعیان و ملاکین و تجار و اصناف، اجازه داده می‌شود که نمایندگان منتخب خود را برای عضویت در مجلس برگزینند.

دومین گروه اجتماعی علما و وعاظ و طلاب هستند که با توده مردم و کسبه و بازاریان پیوند نزدیک داشتند و نقش مهمی در برانگیختن توده مردم ایفا نمودند. در آن دوران علما به عنوان سخنگوی مردم در برابر حکومت شناخته می‌شدند و اصطلاح «علمای ملت» در مقابل «اولیای دولت» کاربرد فراوان داشت. در میان علما، نقش مراجع ثلاث مقیم عتبات (آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی) بسیار مؤثر بود و وعاظ بزرگی چون شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین و شیخ محمد سلطان‌المحققین نقش مهمی در برانگیختن مردم داشتند. یکی از انتقاداتی که به تاریخنگاری مشروطه می‌توان وارد کرد، عدم توجه کافی به جایگاه مراجع ثلاث است. در حالی که این جایگاه، به ویژه نقش آخوند خراسانی، بسیار بزرگ است در حدی که از آخوند خراسانی می‌توان به عنوان رهبر انقلاب مشروطه یاد کرد. اگر علمای تهران در جهت مشروطه حرکت می‌کردند و این حرکت از حمایت مردم برخوردار می‌شد همه به اعتبار نقش مراجع ثلاث و به ویژه

آخوند خراسانی بود.

البته یکی دیگر از مراجع تقلید آن عصر، آقاسید محمدکاظم طباطبایی یزدی (صاحب عروة الوثقی)، در ماجرای مشروطه رویه بیطرفی در پیش گرفت. در مورد ایشان نیز باید متذکر شوم که عدم مشارکت وی در انقلاب مشروطه به دلیل بدبینی نسبت به حوادث ایران و ماهیت حرکت مشروطه بود نه به دلیل غیرسیاسی بودن و پرهیز از دخالت در امور سیاسی. ایشان اندکی قبل از فوت آخوند خراسانی فتوای تاریخی خود را صادر کرد و مسلمانان را به جهاد علیه اشغالگران ایتالیایی در لیبی و انگلیسی و روسی در ایران فراخواند و این هجوم استعمار اروپایی را «جنگ صلیبی» نامید. آیت الله یزدی هفت سال پس از آخوند خراسانی زندگی کرد و در این سالها در نجف اشرف مرجعیت مطلق داشت و زمانی که قوای انگلیس بین النهرین (عراق) را اشغال کردند فتوای جهاد صادر کرد و فرزند ارشد ایشان، آقاسید محمدیزدی، از رهبران جهاد ۱۹۲۰ عراق بود.

بعد از پیروزی مشروطه اول، و در جریان مبارزه جدیدی که علیه محمدعلی شاه آغاز شد، علمای فعال در مشروطه نیز به دو گروه اصلی تقسیم شدند. یک گروه از خلع محمدعلی شاه دفاع می کرد و گروه دیگر خطر اصلی را از جانب غربگرایان افراطی می دید و نه تنها دلیلی برای مبارزه و خلع محمدعلی شاه نمی یافت بلکه حتی حفظ او را ضرور می دانست. معروف ترین چهره گروه اخیر شیخ فضل الله نوری است که یکی از علمای درجه اول تهران بود و برخلاف تبلیغات شدیدی که در آن زمان و بعدها علیه او صورت گرفت در میان مردم محبوب و خوشنام بود. توجه کنیم که کلنل پیکوت، وابسته نظامی سفارت انگلیس، در گزارش بیوگرافیکی که در سال ۱۳۱۶ق به لندن ارسال کرده، شیخ فضل الله نوری را چنین توصیف می کند: «بسیار باسواد است. زندگی منزله و فقیرانه ای دارد. بسیار مورد احترام است.»

در میان علما، کمتر، و وعاظ و طلاب، بیشتر، گروهی نیز وجود داشت که باید از سایر اقشار روحانیت تفکیک شود. این گروه شامل افرادی است که در کسوت روحانیت بودند ولی یا از نظر فکری در صف تجددگرایان غربگرا جای داشتند و یا با این گروه همکاری می کردند و عملکرد ایشان علیه کل روحانیت بود. از این افراد در کسوت علما باید به سید اسدالله خرقانی و شیخ ابراهیم زنجانی اشاره کرد. خرقانی مدتها در بیت آخوند خراسانی از نفوذ فراوان برخوردار بود و از این طریق تأثیر بزرگی بر تحولات مشروطه نهاد. زنجانی در دوران مشروطه اول شخصیت مهمی نبود و در زنجان اقامت داشت. او به عنوان نماینده مجلس اول وارد حوادث مشروطه شد و از

آن پس به یکی از شخصیت‌های مؤثر فکری و سیاسی تجددگرایان غرب‌گرا بدل شد. در میان وعاظ ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ از این گروه بودند و در میان طلاب افراد سرشناس متعددی به این طیف تعلق داشتند که شاخص‌ترین آنها سید حسن تقی‌زاده است.

نکته مهم، پیوند عمیق این گروه است با دیوان‌سالاران غرب‌گرا و تجار بزرگ کمپرادور، یعنی دو گروه اجتماعی عمده‌ای که درباره آنها توضیح خواهیم داد؛ و نیز با انجمن‌های سری فعال در مشروطه و پس از آن. برای مثال، زنجان را حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، از دولتمردان سرشناس عهد قاجار، کشف کرد و برکشید و اولین رساله زنجانی به کمک نظام‌السلطنه تکثیر شد. برخی محققین این رساله را، که بستان‌الحق نام دارد، مهم‌ترین رساله سیاسی دوران مشروطه می‌دانند. ارتباطات نزدیک زنجان با میرزا مهدی‌خان غفاری‌کاشانی (وزیر همایون)، در دوران حکومت وزیر همایون بر زنجان، سبب شد که زنجان به مجلس اول راه یابد. ملک‌المتکلمین نیز پیوند نزدیک با این گروه داشت و اولین رساله او به نام من‌الخلق الی‌الحق در زمان اقامت دو ساله وی در بمبئی با پول تجار بزرگ زرتشتی این شهر چاپ شد که اعتراض شدید مسلمانان بمبئی را برانگیخت و به دلیل این اعتراضات ملک‌المتکلمین مجبور به ترک هند و بازگشت به ایران شد.

سومین گروه اجتماعی که در انقلاب مشروطه شرکت فعال دارد، بخشی از کارگزاران دولتی هستند که آنها را «دیوان‌سالاران غرب‌گرا» می‌نامیم. هسته اصلی این بخش از رجال و دولتمردان را کسانی تشکیل می‌دادند که در وزارت خارجه شاغل بودند و یا با اروپای غربی آشنایی داشتند. اصولاً تأثیر کارمندان وزارت خارجه بر تحولات فکری قرن نوزدهم هم در ایران و هم در عثمانی بسیار بزرگ است. این طبقه جدید دیوان‌سالاران غرب‌گرا در عثمانی از اوایل قرن نوزدهم و در دوران سلطنت محمود دوم انسجام یافت و در ایران کمی دیرتر و از دهه ۱۸۷۰ میلادی و صعود میرزا حسین‌خان سپهسالار به صدارت. به این ترتیب، در جامعه ایران، مانند عثمانی، گروه جدیدی پیدا شد که خود را «اهل قلم» می‌نامید. این واژه در گذشته هم علمای دینی را در برمی‌گرفت و هم دیوانیان را و به‌طور کلی شامل همه فضلای و نخبگان می‌شد. ولی در معنای جدید، منظور از «ارباب قلم» یا «اهل قلم» کارگزاران دولتی و دیوان‌سالاران عالی‌رتبه غیرروحانی بود.

این گروه اولین منادیان تجددگرایی به سبک غربی در ایران بودند و به عبارت دیگر استخوان‌بندی اصلی و اولیه جریانی را تشکیل می‌دادند که غرب‌گرایی

می‌نامیم. از عهد ناصری وزارت خارجه تا حدودی از یک ساختار الیگارشیک برخوردار شد یعنی در انحصار یک شبکه بسته و خویشاوند قرار گرفت. اعضای خانواده‌های معینی طی چند نسل مناصب حساس این دستگاه را به دست داشتند و از درون همین خاندانها بود که کارگزاران غرب‌گرای عهد قاجار بیرون آمدند و مقامات مهمی را در سطح ملی اشغال کردند. این طبقه جدید کارگزاران دولتی «سرشت دوزیستی» داشتند یعنی هم در حکومت بودند و از مزایای مادی و اقتدار سیاسی ناشی از تصدی مناصب حکومتی بهره می‌بردند و دارای جایگاه خاصی در ساختار سیاسی اجتماعی ایران بودند و تحول این جامعه به سوی یک الگوی مطلوب و خاص را جستجو می‌کردند. این الگو آرمانی و اتوپیک نبود بلکه همان الگوی موجودی بود که در اروپای غربی وجود داشت. دوزیستی و ذو حیاتین بودن به این طبقه جدید امکانات بالقوه و بالفعل فراوانی اعطا می‌کرد و به ایشان این قدرت را داد که بر فرایند انقلاب مشروطه به شدت تأثیر بگذارند و در نهایت به عنوان مدیران حکومت جدید مشروطه قدرت را به دست گیرند. به عبارت دیگر، این «نخبگان دوزیستی» هم از الطاف ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه و احمدشاه برخوردار بودند؛ به مناصب مهم دولتی دست می‌یافتند و برای انجام مأموریت‌های مهم به خارجه اعزام می‌شدند، و از طریق اهرمها و رانتهای حکومتی و با اخذ رشوه به ثروت‌های هنگفت دست می‌یافتند، و هم از موضع اپوزیسیون در جهت تخریب وضع موجود می‌کوشیدند و از این طریق «وجیه‌المله» می‌شدند. بخش مهمی از مسائلی را که ما به عنوان سیر تحول فکری در مشروطه مورد مطالعه قرار می‌دهیم در واقع بازتاب سیر تحول نظری در این گروه اجتماعی متنفذ و بسیار مؤثر است. پس از خلع محمدعلی شاه، تحول نظری در درون این گروه پایه‌های استقرار دیکتاتوری پهلوی را بنا نهاد و در دوران پهلوی اول یک الیگارشی حکومتگر پدید آورد که اقتدار آنها تا پایان سلطنت پهلوی دوم تداوم یافت.

چهارمین گروه اجتماعی فعال در مشروطه گروهی است که بهترین واژه برای طبقه‌بندی آن «کمپرادور» است. کمپرادور واژه پرتغالی و به معنی واسطه است. کمپرادورسم یا نظام کمپرادوری را استعمار پرتغال در قرن شانزدهم در شرق رواج داد و کمپرادور به واسطه میان پرتغالیها و مردم بومی اطلاق می‌شد. این اصطلاح در اوایل قرن نوزدهم در بنادر چین رواج گسترده یافت و به چینیهایی اطلاق می‌شد که به عنوان راهنما و مترجم تجار اروپایی و آمریکایی تریاک عمل می‌کردند. تقریباً هر تاجر اروپایی و آمریکایی یک کمپرادور چینی در کنار خود داشت. به تدریج، این سیستم

در سراسر آسیای جنوب شرقی و شبه‌قاره هند رواج یافت و طبقه‌ای بسیار ثروتمند شکل گرفت که کارکرد واسطگی و دلالتی کمپانیهای غربی را در سرزمین خود به دست داشتند.

در ایران این نظام کمپرادوری در دوره قاجاریه تکوین یافت و گروه اجتماعی مقتداری از تجار بزرگ ایجاد کرد. این گروه را از کسبه و بازاریان تفکیک می‌کنم زیرا تجار بزرگ کمپرادور هم از نظر پیوند با کانونهای استعماری غرب و هم از نظر بافت فرهنگی و اهداف سیاسی با توده کسبه و بازاریان تفاوت ماهوی داشتند. در واقع، کسبه و بازاریان مهم‌ترین بخش طبقه متوسط را تشکیل می‌دادند ولی تجار بزرگ کمپرادور از پیوند نزدیک و همدلی با دیوان‌سالاران غرب‌گرا برخوردار بودند. این گروه اجتماعی از حوالی نیمه قرن نوزدهم و در دوران محمدشاه قاجار و اوایل عهد ناصری در ایران شکل گرفت. در آن زمان برای اولین بار بازارهای ایران مورد هجوم گسترده کالاهای انگلیسی، به ویژه منسوجات پنبه‌ای، قرار گرفت و این موج به ورشکستگی صنعت‌گران و تجار ایرانی انجامید. برای مثال، در دهه ۱۸۴۰ بارون دوبد از ورشکستگی صنایع نساجی خوزستان خبر می‌دهد. هجوم کالاهای غربی به بازار ایران با واسطه تجار بزرگی صورت می‌گرفت که منافع آنها به کلی با منافع بازاریان و تجار متوسط و کسبه تفاوت داشت. این گروه هم از نظر جایگاه و نقش اقتصادی و سیاسی و هم از نظر روانشناسی و فرهنگ کاملاً مشابه با کمپرادورهای جنوب شرقی آسیا و هند بودند. بزرگ‌ترین تجار ایران در آن زمان در زمره این کمپرادورها بودند مانند حاج معین‌التجار بوشهری و حاج محمدحسن امین‌الضرب و ارباب کیخسرو جهانیان و ارباب جمشید جمشیدیان. عملکرد کمپرادورهای ایرانی فقط به حوزه تجارت محدود نبود و امور مالیه را نیز در برمی‌گرفت و به دلیل پیوند با دستگاه حکومتی و ارتباط نزدیک با دیوان‌سالاران غرب‌گرا نقش مهمی در تحولات مشروطه و سوق دادن آن به سمت اهداف و منافع خود ایفا نمودند. برای مثال، می‌دانیم که دو تجارتخانه جمشیدیان و جهانیان در زمان فعالیت برای خلع محمدعلی شاه مخفیانه مقادیر فراوانی اسلحه وارد ایران کردند.

تاریخچه خاندان امین‌الضرب نمونه شاخصی از چگونگی تکوین و عملکرد اقتصادی و سیاسی این گروه اجتماعی است. برخلاف برخی اظهارنظرها، خاندان فوق را به هیچ وجه نمی‌توان در زمره بنیانگذاران سرمایه‌داری ملی در ایران جای داد بلکه به عکس عملکرد آن مصداق بارز نظام کمپرادوری است. قهرمان میرزا سالور (عین‌السلطنه) در خاطرات خود، که از منابع مهم و تازه انتشار یافته تاریخ معاصر

ایران است، شرح مختصری از زندگی حاج محمدحسن امین‌الضرب به دست داده که مورد تأیید سایر اسناد و مدارک تاریخی است. او می‌نویسد: «حاج محمدحسن از اصفهان به تهران آمد. ابتدا دوره‌گردی می‌کرد و سوزن و سنجا می‌فروخت. سپس دکانی باز کرد و به واردات پارچه‌های زری تقلبی از فرنگ مشغول شد. «به شکل زریهای اصل ایران... به قیمت اصل فروخت و خیلی منفعت کرد که جزو تجار معتبر شد و تا مدتها این زریها را به قیمت اصل خریدند.» در زمان آقاابراهیم امین‌السلطان، پدر اتابک، وارد کارهای دولتی و مدیر ضرابخانه شد. این دو در شراکت با هم «تقلب زیاد در سکه دولت کردند.» در زمان علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) ضرابخانه را اجاره کرد و ضرب سکه‌های سیاه را گسترش داد و از طریق تقلب در ضرب مسکوکات هیجده کروور ثروت برای پسرش، حاجی حسین امین‌الضرب، به ارث گذاشت.

همان‌طور که عرض کردم، این گروه اجتماعی پیوند نزدیک با دیوان‌سالاران غرب‌گرا داشت در حدی که گاه خاندانهای کمپرادور و دیوان‌سالار یکی می‌شدند. نمونه بارز، خاندان فروغی است. نیای این خاندان به نام آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی کار خود را به عنوان کارگزار کمپانیهای جهان‌وطن تریاک، از جمله کمپانی ساسون بمبئی، شروع کرد و فرزندان او به رجال درجه‌اول دوران مشروطه بدل شدند و از نظر سیاسی و فکری تأثیرات بزرگ بر جای نهادند.

پنجمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه سران ایالات و عشایر هستند. این گروه که تقریباً تمامی توده مردم عشایر نیز از آنها پیروی می‌کردند. نقش مهمی در حوادث مشروطه داشت. توجه کنیم که در آن زمان ایالات و عشایر حدود ۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ده میلیونی ایران را در برمی‌گرفتند یعنی حدود ۲۵ درصد کل جمعیت. این گروه به دلیل وضع خاص شیوه زیست عشایری مهم‌ترین نیروی نظامی مؤثر در جامعه به‌شمار می‌رفت و تنها با مشارکت آن بود که پیروزی مشروطه‌خواهان می‌توانست تحقق یابد. از نظر موضع‌گیری سیاسی این گروه را یکدست نمی‌توان دانست. در دوران مبارزه با محمدعلی شاه برخی مخالف شاه بودند و برخی هوادار او. مهم‌ترین ایالات هوادار مشروطه قشقایها و بختیارها بودند. ولی حتی سران ایل بختیاری را که نقش اصلی را در خلع محمدعلی شاه ایفا کردند، در یک صف سیاسی واحد نمی‌توان جای داد. در همان زمان که حاج نجفقلی خان صمصام‌السلطنه ایلخانی و حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری عازم فتح تهران بودند، سردار جنگ بختیاری در تبریز علیه مشروطه‌خواهان می‌جنگید، امیرمفخم در تهران از محمدعلی

شاه حمایت می‌کرد و حاجی خسروخان سردار ظفر از طرف شاه مأمور شد که به اصفهان برود و با صمصام‌السلطنه بجنگد. شیخ خزعل، رئیس عشایر عرب محمره که در آن زمان مقتدرترین شیخ سراسر مناطق شمالی و جنوبی خلیج فارس به‌شمار می‌رفت، نیز از هواداران مشروطه بود.

ششمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه روشنفکران هستند. البته روشنفکران جدید به عنوان یک گروه اجتماعی قابل اعتنا در زمان مشروطه هنوز در جامعه ایران پدید نیامده بود. ظهور این گروه اجتماعی، یعنی کسانی که از طریق حرفه‌های جدید فکری ارتزاق می‌کنند، در جامعه ایرانی بیشتر متعلق به تحولات دهه ۱۳۴۰ شمسی و گسترش شهرنشینی و پیدایش امکان اشتغال در حرفه‌های جدید روشنفکری (مانند روزنامه‌نگاری و نویسندگی و پژوهش علمی و غیره) است. منظور من حلقه‌های اولیه روشنفکری ایران است که هنوز وزن و اهمیت اجتماعی قابل اعتنا نداشت. فضلا و نویسندگان و کسانی را که در پیرامون مطبوعات و محافل فکری عصر مشروطه گرد آمدند می‌توان در قالب این گروه اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. البته این تقسیم‌بندی با معیارهای مختلف می‌تواند بی‌اعتبار شود. مثلاً، علما و سایر صنوف روحانی و نیز کارگزاران دولتی را نیز طبق یک تعریف باید در قالب گروه اجتماعی روشنفکران طبقه‌بندی کرد زیرا کارکرد همه این گروه‌ها مبتنی بر کار فکری است. مفهوم روشنفکری در واژگان سیاسی ایران بسیار مبهم است. معمولاً زمانی که از تحولات مشروطه سخن می‌رود، واژه روشنفکر برای اطلاق به نیروهای سیاسی تجددگرا یا غرب‌گرا به کار می‌رود. این تعریف از روشنفکر به نظر من نادرست است. متأسفانه، در اندیشه سیاسی معاصر ایران مفهوم «روشنفکران» معنایی خاص یافته است. در این تعریف از واژه «روشنفکر» منظور نخبگان فکری جامعه، به عنوان افراد و گروه‌های اجتماعی شاغل در حرفه‌های تولید فکری صرف‌نظر از تعلقات و گرایش‌های نظری و سیاسی و اجتماعی آنان، نیست. آنچه از مفهوم «روشنفکر» فهمیده می‌شود نه تولیدکنندگان فکری و فرهنگی بلکه نوعی «اپوزیسیون» سیاسی و فکری در درون جامعه است. در این تعریف آنچه فراموش شده کارکرد اصلی این گروه اجتماعی است که «علت وجودی» آن را می‌سازد یعنی تولید و آفرینش نظری و فرهنگی. و در این معنای خاص است که می‌توان صرفاً به اعتبار تعارض با وضع موجود «روشنفکر» بود بی‌آنکه به حرفه فکری اشتغال داشت یا حتی از دانش و آگاهی حداقل در این قلمرو برخوردار بود.